

## صنعت جولایی و لغات و اصطلاحات آن در مهاباد

صنعت بافندگی و نساجی از صنایع قدیم است و آن از زمانی آغاز می‌شود که انسان پا به مرحله تمدن گذاشته است. ۱

در ایران از روزگاران پیشین تا کنون این رشته از صنایع رونق و رواج تام داشته، به طوری که فرش و شال و ترمه و تافته‌های ایرانی همیشه مشهور آفاق بوده است. ۲

ما در اینجا تحقیق کوتاهی درباره بافندگی سنتی یکی از شهرستان‌های ایران یعنی مهاباد ارائه می‌دهیم ۳: به طوری که از پیرمردان شنیده می‌شود سابقاً برخلاف امروز کشت دو محصول پنبه و کرچک ۴ در روستاهای مهاباد بیشتر از محصولات دیگر رونق و رواج داشته و هر خانواده روستایی به کشت و برداشت این دو محصول مبادرت می‌نموده است.

پنبه دارای مصارف گوناگون بوده: آن را برای پارچه‌بافی و تهیه رختخواب (پر کردن لای لحاف و تشک از آن) و فتیله ۵ چراغ کرچکی و زخم بندی و غیره مصرف می‌کردند.

از پنبه دو نوع پارچه می‌بافتند: یکی را خام (= متقال) و دیگری را جاو

(= کرباس) می گفتند. فرق «خام» با «جاو» در این بود که اولی ظریف تر بافته می شد و در نتیجه گرانبهاتر بود. البته بیشتر مردم از «جاو» که همان کرباس است استفاده می کردند .

پنبه را پس از پاک کردن ، با چرخ مخصوصی که هنوز هم باقی است و آن را «خهرهك = Xarak» می گویند، ریسیده تبدیل به نخ می کردند ، سپس آن نخ ها را به جولامی دادند . مردان دهکده بیشترشان جولایی می دانستند و در خانه دستگاه جولایی داشتند. جولای از آن نخ ها «خام» و «جاو» تهیه می کرد و سپس آن را به دست مردم برمی گردانید .

«خام» و «جاو» را با رنگ های طبیعی رنگ آمیزی می کردند. در این حال آنها را «قهدهك = qadak» می گفتند. رنگ ها معمولاً آبی تند و یا سرخ و سرمه ای بودند. از آن پارچه ها «که و ا = Kavâ» (= قبا، نوعی نیم تنه) و «پانتول = Pântol» (= شلوار) تهیه می کردند. دوخت جامه بیشتر در خانه با دست انجام می گرفته و به عهده زنان بوده است .

«که و اوپانتول» اکنون نیز معمول و متداول است و آن را از پارچه های موجود در بازار تهیه می کنند. «که و ا» انواع گوناگون دارد: مرادخانی، چاکت، سیخمه ، سه لته ، سایه ، سرداری ۱۰ ، له باده ۱۱۰

«که و اوپانتول» لباس بسیار راحت و زیبایی است، نیاز به اتوندارد، در تمام اوقات (هنگام نشستن، هنگام کار کردن، هنگام خواب) می توان از آن استفاده کرد، بدون این که طرح و ترکیب و وضع اولیه خودش را از دست بدهد؛ و نیز مدت های مدید دوام می آورد و شستن آن با آب کمتر ریخت و ترکیب آن را به هم می زند .

نوع دیگر لباس کردی «رانك و چوغه = rânk - u - coya» است .

«چوغه» را در فارسی «چوخا» گویند ۱۲ و «رانك» برابر با «رانین» است در فارسی ۱۳۰ پارچه «رانك و چوغه» را «بوزو = buzu» گویند و آن را جولای می یافند . «بوزو» را از «خوری = xuri» : (پشم گوسفند) و «مهرهز = maraz» : (پشم نوعی بز)

تهیه می کنند. «خوری» و «مهرز» را زنان در خانه با «ته شی = taši»: (دوک) می ریسند و سپس «ره ننگ ریز = rang - rez»: (رنگ رز ۱۴) آن را با رنگهای مناسب رنگ می کند. ۱۵

«رانک و چوغه» را بر روی لباس های زیرین می پوشند و در زمستان باید زیر «چوغه» «کهوا» نیز به تن کنند، زیرا «رانک و چوغه» به تنهایی نمی تواند بدن را گرم نگاه دارد. «رانک و چوغه» جامه مردانه است ولی زنان نیز در موقع کار یا سواری «رانک» به پا می کنند. ۱۶

در حال حاضر که پوشیدن «خام» و «جاو» متروک شده است، جولا آنها را نمی بافد، ولی چون تهیه «خام» و «جاو» ارزان تمام می شود و آنها مصارف دیگر دارند، اکنون نیز کارخانه های پارچه بافی به تهیه این دو محصول مبادرت می ورزند.

اکنون جولا در کردستان «به رمال = bar - mâl»: (جانماز)، «بسوزو = buzu»: (پارچه رانک و چوغه)، «پوپه شمین = po - pašm - in»: (نوعی شمد) و «جاجم = jâjem»: (جاجم، جاجیم، که در کردی به آن «چارشیونون = cârsev - non»: نیز گفته می شود) تهیه می کند. ۱۷

کلمه «جولا» یا «جولاه» يك واژه ایرانی است و در برهان قاطع معنی آن چنین آمده: «جولاه بروزن روباه بافنده را گویند و عنكبوت را نیز گفته اند». واژه «جولا» (مطابق تلفظ کردی با و او مجهول و لام بزرگ) واژه های «جالجالو که»، «جاله بونهوه»، «جاو»، «جهوال»، «ماستی جه لالو کی» را به ذهن متبادر می کند.

«جالجالو که» به معنی عنكبوت است که در کردی «جولاته نه» نیز به آن و شاید به تارهایش هم، گفته می شود. «جاله بونهوه» یعنی سرازیر شدن و از بالا به پایین آمدن. هنگامی که عنكبوت به تارهایش که بافته است آویزان و از سقف سرازیر می شود، گویند: «جاله بووه». در مورد سرازیر شدن سنگ از کوه نیز همین اصطلاح

را به کار برده گویند : «بهردیک جاله بووه» . « ماستی جه لالوکی » ماست گوسفند است که بیش از ماست ماده گاو و گاو میش بین ذرات آن قدرت چسبندگی موجود است، وقتی که از ظرفی به ظرف دیگر ریخته می شود، سرازیر می گردد بدون این که ذرات آن از هم جدا شود .

محصولات جولایی هنوز هم در کردستان رواجی زیاد و بازاری گرم دارد . این صنعت تا حال دوام آورده و بعد از این نیز دوام خواهد آورد زیرا محصولات آن گذشته از سابقه طولانی و دوام و استحکام و ارزانی قیمت، جنبه هنری نیز دارد و مورد مصرف هم فراوان است .

دستگاه جولایی و ابزارهای آن از چوب ساخته می شود و به ندرت قطعات آهن در آن به کار می رود. در بعضی از دستگاه ها حتی میخ ها هم چوبی است. دستگاه جولایی که با نیروی انسان کار می کند چهار چوبه ای است به شکل مستطیل که به وسیله پایه هایی روی کف اطاق قرار می گیرد. همه ابزارهای دستگاه بر آن چهار چوبه سوار شده اند. در جلو جولا به ترتیب این ابزارها قرار گرفته اند :

۱- «جاوپیچک» . ۲- «بهرگیره = bar - gira» .

۳- «ده ففه = daffa» . ۴- «ژیر ده ففه = zer - daffa» .

۵- «گورد = gurd» . ۶- «پرده له = pard - ala» .

۷- «موله قه = molaqa» . هر کدام از این ابزارها در این مقاله در جای خود

مورد بحث واقع شده است .

نگارنده از همان او ان کودکی نسبت به دستگاه جولایی و طرز کار و محصولات آن کنجکاو بودم، جاجم های قشنگ بارنگهای تند و شاد خود حس اعجاب و تحسین مرا برمی انگیزخت. و همیشه می خواستم از طرز کار دستگاه واقف شوم و ابزارهای آن را بشناسم تا بالاخره چند سال قبل موفق شدم که به این نیت جامعه عمل پو شانم و با جولوها به گفتگو بنشینم و درباره دستگاه جولایی و ابزارهایش و نحوه کار آنها

و نیز راجع به مسئله پوشاک و سابقه آن در کردستان با آنان گفتگو کنم و اطلاعاتی درباره موضوع به دست آورم. نتیجه آن تحقیقات مقاله حاضر است که در همان ایام نوشته شده است.

در مهاباد با کسان زیادی در این زمینه گفتگو کردم که از جمله آنها مام قادر احمدی و مام قادر ابن عباسی هستند. نامبرندگان که در بازار کارگاه دارند، با خوش رویی و صفای تمام مرا پذیرفتند و به پرسش‌هایم پاسخ دادند. در بازار مهاباد در حدود ده دوازده کارگاه جولایی وجود دارد و در بعضی خانه‌ها هم کارگاه موجود است.

اینک با اجازه خوانندگان ارجمند به ترتیب الفبایه معرفی لغات و اصطلاحات مستعمل در فن جولایی می‌پردازم:

بادان (bâ - dân): تاب دادن و رسیدن: تاب دادن پشم است به وسیله دوک.

بافته (bâfta): در مهاباد به بند کفش می‌گویند.

برینگ (boring): قیچی مخصوصی است که پشم بز و گوسفند را با آن می‌چینند. در این مورد فعل «برینه‌وه» را به کار می‌برند. «مهره‌که‌ی بریوه‌ته‌وه» یعنی پشم گوسفندان را چیده است. خود کلمه برینگ از «برین»: (بریدن) مشتق است.

بز (bæzæn): بز. بز و گوسفند بسته به رنگی که دارند نام‌های مختلفی پیدا می‌کنند که در این مقاله هر کدام را در جای خود ذکر کرده‌ایم. اینک دو تعبیر ۱۸ یا اصطلاح که در آنها کلمه «بز» آمده است: «بزنی وه ته‌گه دینی» = بز را سه تکه ۱۹ می‌آورد - درباره خوراکی گفته می‌شود که خیلی ترش مزه باشد. «ده‌لی بزنه، هه‌دا نادا» = گویی بز است، هدا نمی‌دهد (= آرام نمی‌گیرد) - درباره کودکی گفته می‌شود که ناراحت و شلوغ باشد و در یک جا قرار نگیرد.

بنوک (bæn - ok): با شانه کردن «خوری = xuri»: (پشم گوسفند) و

«مهرز = maraz»: (پشم نوعی بز) تارهای دراز و کوتاه از هم جدا می‌شود. تارهای دراز را «سهروک = Sar - ok» و تارهای کوتاه و خرد و ریز را که در بین دندان‌های شانه باقی می‌ماند «بنوک» گویند. «خاوک = xâv - ak» را که نوعی ریسمان است، معمولاً از «بنوک» تهیه می‌کنند.

بوزو (buz - u) ۲۰: پارچهٔ پشمی است که جولان آن را می‌بافد. «رانک و چوغه» را از «بوزو» درست می‌کنند. درصفت‌ها قبل گفتیم که «بوزو» را از «خوری»: (پشم گوسفند) و یا «مهرز»: (پشم نوعی بز) تهیه می‌کنند. نخ «بوزو» چون «یهک لو = yak - lo»: (یک لا) است، تاییده نشده بلکه فقط ریسیده شده است. «رانک و چوغه» نیم سیه (= یک کیلو) بوزو می‌خواهد؟ «بوزو» زبر و خشن است، از این رو پارچه‌های خشن را به آن مانند کرده گویند: «ده‌لیی بوزووه»: (مانند بوزو است).

به‌ر (bar): عرض پارچه را گویند. «به‌رپان = bar - pân» پارچه‌ای که عرض آن زیاد باشد و نیز به معنی وسیع و گشاد و بزرگ است، چنان که گویند: «ئهو زه‌وی به زور به‌رپانه» یعنی این زمین زراعتی بسیار وسیع و بزرگ است. «به‌رته سک = bar - tasæk» یعنی کم عرض و کم وسعت. «دوبه‌ر = du - bar» پارچه‌ای که عرض آن زیاد باشد و آن را تا کرده باشند و در نتیجه عرض پارچه دو قسمت شده باشد.

به‌رگن (bar - g - ən): پشم بره می‌باشد. «به‌رگن» را شانه نمی‌کنند بلکه به وسیلهٔ حلاجی آن را از هم بازمی‌کنند. کسی که در این باره با او گفتگو می‌کردم عیناً چنین گفت: «به‌رگن، له‌سابلاغی ده‌یکه‌نه‌وه؛ به‌ه‌لالاجی ده‌که‌ن». گاهی هم «به‌رگن» را شانه می‌کنند و آن در صورتی است که تارهای «به‌رگن» دراز باشد. قاپوت (qâput) = که په‌نک (kapank) ۲۱ و «لباد = lâbâd»: (نمد) و «سهر کلاوه = Sar - kâlâva»: (نوعی کسلاه) و «گوره‌وی = goravi»: (جوراب) و «ده‌سکیش = das - keš»: (دستکش) و «په‌ستهک = pastak»: (جوراب)

(نیم تنه نمدی کوتاه و بی آستین که مردان آن را روی لباس می پوشند) را از آن می سازند .

بهر گیره ( bar - gira ) : چوبی است مثل خط کش روی بخش بافته شده در کنار بخش بافته نشده قرار می گیرد و در طرفین آن دو میخ وجود دارد که در قسمت بافته شده فرومی رود و آن را کشیده و سفت نگاه می دارد و نمی گذارد آنچه بافته شده است چین و چروک بردارد و به اصطلاح « گنج = ganj » شود .

بهر مال ( bar - māl ) : سجاده ، جانماز . «بهرمال» از «خوری» یا «مهرز» بافته می شود . نخ «بهرمال» چون «دولا» باید باشد ، بنابراین تابیده می شود ( به اصطلاح «باده دری» ) . «بهرمال» نیم سیه (= يك كيلو) «بهن = ban» : رشته پشمی می خواهد : نیم درم (= ۲۵۰ گرم) سیاه ، يك ونیم درم (= ۷۵۰ گرم) سفید یا قهوه ای . «بهن» های «بهرمال» را رنگ نمی کنند ، رنگ آنها طبیعی است . تعبیرات موجود درباره «بهرمال» بدین قرار است : «بهرمالی له سهر تاوی ده گهری» : جانمازش بر سر آب می گردد . یعنی : بسیار زاهد و متعبد است . «سوفی بهرمال به شان» : صوفی جانماز برشانه . یعنی : شخص زاهد و متعبد . «بهرمالی پیغهمبری» : جانماز پیغمبر . یعنی : مقدس ترین سجاده ها .

بهرمالی که شکول ( bar - māl - i kaškol ) : جانماز منقش .

به شانه کردن ( ba - šāna - kerdān ) : شانه کردن پشم برای جدا نمودن

تارهای دراز و کوتاه آنها .

به کردان ( ba - kār - dān ) : دادن پشم ریسیده شده به فرش باف و یا جولا

برای بافتن فرش و یا چیزهایی که جولا می بافد .

به له مس ( bala - mäs ) : بزی را گویند که گوشش درهم پیچیده شده باشد و ظاهراً

رنگش هم به رنگ مس می باشد . «بهله» و «بهل» نیز گفته می شود . «گیسکی به له مس»

حسابی است در تقویم محلی کردی و آن سرمای روز ۲۵ ماه «ره شان = raš - ân» :

(اسفند) می باشد . ۲۳

بهن (ban) : رشته پشمی . پشم پس از ریسیده شدن با «تهشی = tašī» :  
 (دوگ) «بهن» خوانده می شود . «بهن» در فارسی «بند» شده است . تعبیرات موجود  
 درباره «بهن» بدین قرار است : «سهری به نیکم بو دولا ناکته وه» : سر بندی را  
 برایم دولا نمی کند ، یعنی : حاضر نیست ساده ترین کاری را برای من انجام دهد .  
 «بوم به بهنی یه وه ده کهن» : برایم به بند می کنند ، یعنی : کارم را فاش می کنند و به  
 گوش همه می رسانند . «ئه وه به نهی به ریشی مه وه ههل مه به سته» : این بند را به ریش ما  
 میند ، یعنی : کار را به ما نسبت مده ، ما را متهم مگردان .

بهن درو (bən - dərū) : نخعی که دهانه جوال و غیره را با آن می دوزند .  
 بهن سامورته (ban - Sāmorta) : (وه پاشکوی ولاغی ده خهن ، هه گبهو  
 خورجینی پی قاییم ده کهن) : ریسمانی است که به ترک زین آویخته می شود و  
 خورجین را با آن می بندند ، فترک .

پاش گورد (pāš - gurd) : چوبی است که آن را در بین تارها (عقب  
 «دارگورد» و موازی با آن) قرار می دهند . «پاش گورد» تارها را منظم نگاه داشته  
 نمی گذارد آنها در میان «گورد» ها «ئالوز = pāloz» : (درهم) شوند .

پانایی (Pān - âyi) : پهنا .  
 پرده له (Pərd - ala) : چوب نسبتاً پهنی است که تارها از روی آن رد  
 شده به زیر «موله قه = molaqa» می روند . «پرده له» که موازی با عرض دستگاه  
 می باشد ، از طرفین به وسیله دو قطعه چوب کوتاه عمودی به «لاجامه» نصب شده  
 است .

پشکینه وه (pəškni - ava) : تارهای پشم را از هم باز کردن .  
 پلینگی (pəling-i) : بزی که به رنگ پلنگ باشد . این نام را همراه  
 با چند نام دیگر که دلالت به رنگ بزی یا گوسفند داشتند از مرحوم کاکه سوارقلعه -  
 جوق شنیدم .



پو (po) : پود. «پو» تارهای عرضی است که جولای آنها را با «مه کوك» - makuk در لابلای تارهای طولی جای می دهد و آنها را با «ده فقه = daffa» محکم می کوبد. تارهای طولی را «رایل = râyal» می گویند.

پو په شمین (po - pašm - in) : نوعی شمد است که نخ آن را بسیار باریک می ریسند و در دو قطعه جدا گانه بافته می شود که بعداً آنها را به هم می دوزند. «پو په شمین» از «خوری» سفید رنگ تهیه می شود و یک درم (= نیم کیلو) «بهن» صرف آن می شود. «بهن» پو په شمین یک لا است یعنی فقط ریسیده می شود و تاییده نمی شود.

په ره مربشك (par - a - mrišak) : پر مرغ. در سوراخ مکوك قرار می گیرد. نمی دانم چه کاری را انجام می دهد(؟)

په شم (pašəm) : پشم. در کلمات «په شمین»، «په شمهك»، «پسو په شمین» به کار رفته است. در فرهنگ مهاباد و فرهنگ «کشت و کال» هم آمده است.

پی تانه (pe - tâta) : تخته ای است به اندازه کف پا که به وسیله یک تسمه چرمی به وسط تخته باریکی که زیر «دار گورد» پایین کار گذاشته شده متصل گشته است. «پی تانه» زیر پای جولا قرار دارد، جولا به هنگام بافندگی آن را به وسیله پا به پایین می راند، در نتیجه «گورد» پایین می آید و تعدادی از تارها را با خود پایین می آورد، یعنی آن تارها را از بقیه جدا می کند، در این حال تارها آماده شده اند که جولا پود را در لابلای آنها جای دهد. تعداد «پی تانه» ها معمولاً ۴ تا است. در فارسی «پی تانه» را «پای افزار» گفته اند. رك : فرهنگ معین، جلد ۱، ص ۶۳۹. «تانه» در اصل «تهخته» : (تخته) می باشد.

پی چال (pe - câl) : سابقاً «پی تانه» ها در چال پی قرار داشتند که آن را «پی چال» می گفتند و چون آن از نظر «باداری = bâ - dâr - i» : (روماتیس) برای جولا مضر بوده به تدریج از میان رفته است، در عوض کُل دستگاه را تا نیم متر با ستونهای چوبی بالا آورده اند.

پیش گیره (peš - gira) : رك به «موله‌قه» .

تاله (tâl - a) = مهره تاله (mar - a - tâl-a) : گوسفندی که سرش سیاه و بدنش به هر رنگی که می خواهد باشد .

تاله بهش (tâl - a - baš) : گوسفند «تاله» که پیشانی‌ش سفید باشد .

تاول (tâvel) : نوعی چادر که آن را از پشم «بز نه‌مو» می بافند .

ته به نه (tabana) : سوزنی است بزرگتر از سوزنهای معمولی، در جولایی برای به هم دوختن قطعات بافته شده از آن استفاده می کنند .

ته پسان (tapân) : چوبی است در بالای دستگاه و یا در سقف اطاق که «گوریس = gu - ris» : (طناب کلفت) به آن محکم بسته می شود. سر دیگر «گوریس» به وسیله «هیچک = hecək» : (استخوان) به تارها، که از زیر «موله‌قه» رد شده اند، وصل شده است. این کلمه، که نگارنده آن را از امام قادر احمدی شنیده است، در فرهنگ کشت و کال به معانی دیگری آمده است .

تهخت (taxət) : هر قطعه را از «به‌مال» یا «پوپه‌شمین» که می بافند و سپس آنها را به هم می دوزند، «تهخت» یا «تهخته» گویند .

تهشی (taši) : دوک نخ‌ریسی. «تهشی» به ترتیب از بالا به پایین از قسمتهای زیر تشکیل یافته است : «نو که تهشی = nuk - a - taši» : (نو که دوک که قلابی است از آهن)، «سهره تهشی» : (سردوک که تخته پهنی است به شکل دایره و یک یا دوسانتی متر ضخامت دارد و ته قلاب در آن فرو رفته است)، «به‌ره تهشی = bar - a - taši» : (تخته‌ای است درست به شکل «سهره تهشی» که در وسط محور دوک قرار گرفته است)، «کلکه تهشی = kälk - a - taši» : (دنباله محور دوک). «تهشی له به‌رستن» : (در برابر کسی چابلوسی و رباکاری کردن) .

تهشی ریس (taši - res) : دوک ریس، تبدیل کننده پشم به ریسمان. مثل است می گویند: «تهشی ریس تهشی ریس بی به کلکی که ریش ده ریس» : دوک ریس دوک ریس باشد بادم خرهم می ریسد. یعنی: کسی در کاری ماهر باشد، با وسایل ناقص هم

می تواند آن کار را انجام دهد .

ته نین (tani - n) : تنیدن ، بافتن .

تیر (têr) : ازدولنگه جوال فراهم می شود ، «تیر» را در دستگاه فرش بافی ازپشم «بزنه مو» می بافتند، ریسمان آن «به لک لو = yak - lo» : (بک لسو) است. مثل است گویند: «تیر پره له جاو» : «تیر» پراز «جاو» : (کرباس) است، معنی مخالف مراد است یعنی چیزی در «تیر» وجود ندارد و یا چیزی در بساط نیست .

تیوه دان (te - va - dâ - n) : قراردادن پودها است به وسیله مکوک در

لابلای تارها .

جاجم (jâjəm) = چارشینون (câr - šev - non) : جاجم . جاجم از

از «خوری» و «مهرز» بافته می شود . بک سیه (= ۲ کیلو) «به ن» : (رشته پشمی) می خواهد - بک درم (= ۵۰۰ گرم) زرد، یکدرم ونیم (= ۷۵۰ گرم) سرخ، و یکدرم ونیم سبز. «به نی جاجمی به دولویی باده دری» : رشته جاجم «دولا» تاییده می شود. جاجم در فرهنگ معین به معنی دقیق تعریف شده است : بافته ای ازپشم تاییده الوان که بسیار زبر و خشن است، و بیشتر برای پیچیدن رختخواب و مانند آن به کار رود .

جاجمی که شکول (jâjəm - i kaškol) : جاجم منقش .

جاو (jâv) : کرباس. دو مثل درباره جاو : [بی کراسان دو گه ز جاو ده خه وی

ده بینن] : بی پیراهنان دو گز جاو در خواب می بینند. یعنی: کسانی که پیراهن ندارند دو متر متقال در خواب می بینند، همانند است با شتر در خواب بیند پنبه دانه . [تهری بوده لیبی جاوی رایهل ده که هی] : ای چرا گویسی جاو را رایهل می کنی؟ یعنی : چرا برجای خودت نمی نشینی و بیهوده پا شده ای و این ور و آن ور در حرکت هستی؟

جاو پیچک (jâv - pec - ək) : چوب کلفتی است به شکل استوانه، جلو

جولا قرار دارد. جولا آن را به چرخش در آورده آنچه را که بافته بر آن می پیچد.

رك به : فرهنگ معین، کلمه منوال .

به چوبی که «جاوپپچک» را می چرخاند و نیز از چرخش آن جلو گیری می کند «شیره به = sir - apa» گفته می شود.

جولا (jolâ) : جولا . در امثال کردی آمده است : «وهك جولا كه ی به سه ر دری خوی ناقایله» : مانند آن جولا به سردر خود قابل نیست. یعنی: به آنچه خودش بافته و خودش ساخته راضی نیست .

جهوال (javâl) : جوال، ظرفی از پشم بافته که چیزها در آن کنند، يك لنگه بار. فرهنگ معین. «جهوال» را نیز مانند «تیر» در دستگاه فرشبافی از پشم «بزنه مو» می بافند، ریسمان آن «یهك لو» : (يك لا) است . در مثل گویند : «جه والم له زگم نه ناوه» : جوال بر شکم نهاده ام . یعنی: معده اضافی همراه نیاورده ام و بیشتر از اندازه نمی خورم .

چارشیو نون (câr . sev . nön) : جاجم .

چار شیو نونی که شکول (câr sev . nön . i kaşkol) : جاجم منقش .  
چل جاخ ( cöljâx ) : این کلمه را از امام قادر احمدی شنیدم. نامبرده درباره آن می گفت: «جاویان پی رایهل ده کرد» ظاهراً منظورش این بود که تارهای متقال را در موقع تنیدن به وسیله آن آماده می کردند.

چوله که ( colaka ) : دو نخته ضخیم دو شاخه است که در بالای «گورد = gurd» ها به موازات یکدیگر و به فاصله معینی از هم به وسیله نخه آویزان اند. هر شاخه وسطش شکافی دارد که در آن يك قرقره چوبی به نام «ولاله = vâlâla» یا «هولاله = hulâla» یا «نیوچوله که = nev . colaka» به وسیله يك محور چوبی که آن را «سینگی هولاله ی = sing . i hulâla . y» می گویند ، کار گذاشته شده است. از «ولاله» دو تسمه که «ژی = ze» (زه) نامیده می شود، آویزان است. هر «ژی» به یکی از «دارگورد» های فوقانی متصل است. «ولاله» باعث می شود که «گورد» که به وسیله «پی تاته» پایین آمده بود، دوباره سر جای اولیه خود

بر گردد یعنی بالا بیاید. به گمانم «چوله که» به معنی چوب شاخه دار است، یعنی «چو» همان چوب و «له که» در اصل «لك = lak»: (شاخه) بوده باشد. بعدها تلفظ این کلمه مرکب در اثر کثرت استعمال همسان و برابر با تلفظ کلمه «چوله که»: (گنجشك) گردیده است.

چه پهر (capar): دو چوب است که به طور عمودی روی «لاجامه» ها قرار گرفته و در بین آنها چوب هایی به طور افقی که موازی با یکدیگرند کار گذاشته شده است. کاربرد «چه پهر» اینست که گلوله های نخ را بدان آویزان می کنند. برای اطلاع بیشتر در مورد «چه پهر» رك به: فرهنگ معین، کلمه چپر.

چه قه نه (caqana): بازوی «ده ففه = daffa» به شمار می رود و همیشه متحرك است. هر دستگاه دوتا «چه قه نه» دارد. «چه قه نه» ها حرکت «ده ففه» را تنظیم می کنند. در میان ابزارهای آسیای آبی نیز «چه قه نه» وجود دارد. رك به: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، بهار ۱۳۵۱، ص ۱۱۰. همچنین رك به: له نگاره در همین مقاله.

چیکه نه (cikana): پاك کردن پنبه، و نیز رك به: فرهنگ نگه کشت و کال.

خام (xâm): متقال. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

خاو (xâv): خام، تاییده نشده.

خاوپهر (xâv - par): ریسمانی که مختصری تاییده شده باشد یا تاب آن باز شده باشد.

خاوک (xâv - ək): خامه. «خاوک» ریسمانی است که برای بافتن فرش و گلیم و «تیر» و «جه وال» به کار می رود. خاوک «یهك لو» (يك لا) است یعنی تاییده نمی شود و روی همین اصل است که «خاوک» نامیده شده است. خاوک را از «بتوک» تهیه می کنند.

خم گهر (xəm - gar): کسی که «بهن» ها را رنگ می کند. سابقاً در خانه ها برای رنگ کردن «بهن» از رنگهای گیاهی نظیر «پتوت = pətot»، «زه رتک = zart. ək»، «سه ندهل = sandal» و «رونیا س = ronyās» استفاده می کردند.

خوری (xuri) : پشم گوسفند است و آن را برای همه گونه بافتنی می‌توان به کار برد .

خهرهك (xarak) : چرخ مخصوصی است از چوب که با آن دوکار انجام می‌دهند: ۱- پشم و پنبه را با آن می‌ریسند: ۲۲- به وسیله آن نخ را به ماسوره می‌پیچند. در کردی گویند: «به‌نی پی ههل ده کهن». «خهرهك» را در کردی «دوك» هم گفته‌اند. ۲۵

دار گورد (dâr - gurd) رك به : گورد.

دریژی (dærez - âyi) : درازی . مثل کردی است : «سه دریژی دور دینی ده پانایی ده کانه‌وه» : از درازی درمی‌آورد به پهنای می‌کند، یعنی به پهنای اضافه می‌کند .

دوخ (dux) : میله‌ای است از آهن یا چوب سخت که در «خهرهك» کار گذاشته می‌شود و آن از میان «غره‌ره = yar - yara» و یا «لوله (lula) = لولك (lulök)» (ماسوره) می‌گذرد. چرخش آن باعث می‌شود که نخ به فرقه یا «لرله» پیچد. «وهك دوخی وایه» : مانند دوخ است، یعنی راست است. چیزهای راست را به دوخ تشبیه می‌کنند. «دوخ» قس با «دوك». خ به کاف و یا برعکس کاف به خ تبدیل می‌شود.

دورره (durra) : بزازلحاظ پشمی که دارد سه نوع است:

۱- «بزنه مهرهز» ؛ ۲- «بزنه مو» ؛ ۳- «دورره» : (دورگه) . «دورره» پشم بز «دورره» می‌باشد و آن مخلوطی است از «مهرهز» و «مو» . گوسفند نیز «دورره» دارد، پشم گوسفند «دورره» کوتاه و پرپشت است .

ده سره‌ی سرکه‌یی (das - ra - y sərka - yi) : این پارچه را کلاغه‌ای یا کلاغی می‌گویند. ۲۶

ده سره‌ی هوری (das - ra - y havr - i) : این هم همان کلاغه‌ای است .

ده سکه ره شمه ۲۷ = (das - k-a rašma) = ده سکه و سار (das-k- avsâr)  
 دسته افسار . آن ارمو یعنی پشم «بز نه مو» درست می شود. مورا پس از رسیدن به  
 طور «سی تا (se - tâ) = سی لو (se - lo)» (سه تا، سه لا) تابیده تعدادی از «سه تا»  
 ها را بادست می بافند که «کردی می گویند: «به دهستی دهی هوننه وه» . همین حال  
 را دارد «گوله و سار = göl - avsâr» : (افسار گوساله) ؛ و آن ریسمانی است که  
 يك سرش را حلقه کرده اند ، حلقه را به گردن گوساله انداخته سردیگر ریسمان را  
 به يك میخ چوبی که (سینگ = sing) نامیده می شود می بندند . اگر گوساله را  
 نبندند از شیر مادرش تغذیه کرده نمی گذارد آن را بدوشند . باید دانست که «گوله  
 و سار» از «ده سکه ره شمه» یا «ده سکه و سار» کلفت تر و کوتاه تر است . در مثل گویند:  
 «گولکی خه لکی را گری ، هه ر گوله و سارت بی ده مینی» : گوساله خلق را نگاه  
 داری ، تنها افسار به تو می ماند، یعنی هر گاه گوساله مردم پیش تو باشد ، تنها  
 افسارش نزد تو باقی خواهد ماند، گوساله را بالاخره صاحبش می برد.  
 ظاهراً «ره شمه» همان «ریسمان» است .

ده سکیش (das - keš) : دستکش . جنس آن از «خوری» ، «به رگن» و  
 «مهره ز» است . «به ن» آن «دولو = du - lo» (دولا) تاییده می شود.  
 ده فقه (daffa): تخته ای است از چوب سخت و سنگین مانند چوب گردو،  
 به شکل مستطیل، طول آن از يك متر بیشتر است و عرض آن در حدود ۲۰ سانتی متر  
 است. «ده فقه» پس از «جاو پیچك» و بخش بافته شده قرار دارد و دو ریسمان بادوام  
 و محکم به نام «شریت = šrit» که به سقف اطاق بسته شده اند آن را نگاه داشته اند.  
 در زیر «ده فقه» دندانهای بی به نام «شه = ša» وجود دارند که تارها از میان آنها  
 می گذرند. در پایین «شه» تخته دیگری عیناً به شکل «ده فقه» وجود دارد که آن را  
 «زیر ده فقه = zer - daffa» می نامند. «زیر ده فقه» از طرفین به وسیله «گو ده فقه»  
 «gō - daffa» به «ده فقه» متصل است . جولا پس از آنکه به وسیله «مه كوك»

می کوبد ، دندان‌های «شه» این پودرا در پهلوی پوده‌های پیشین جای گزین می کند .

رایل (rāyal) : تارهای طولی پارچه را گویند. «را» پیشوند است و «یهل» بن مضارع فعل «هیستن = hestən» (هستن) می باشد . «رایل و پوی لی تیک چی» : رایل و بود از او آشفته شود، یعنی کارش آشفته و درهم برهم گردد .

رهش بهلهك (raṣ - balak) = بهنی رهش و سپی (ban - i ras̄ u səpi) : ریسمان سیاه و سفیدی است که آنها را به هم تابیده برگردن حیوانات خصوصاً اسب همراه بایک نوشته و یک قطعه استخوان که دندان گراز است، برای رفع چشم زخم، آویزان می کنند.

رهشکه (raṣka) : تور مخصوصی که در آن کاه حمل می کنند . «رهشکه» از از «مو» بافته می شود. «رهشکه کا» کنایه از آدم گنده است. «رهشکه» نیز ریسمانش ظاهراً «سی تا» : (سه تا) است .

رهنگک ریز (rang - rez) رك به : خم گهر

ریستن (rest - ən) = رستن (rəst - ən) : رسیدن، تبدیل کردن پشم به ریسمان و بند. «زور ده رسی» : زیاد می ریسد، یعنی زیاد حرف می زند، خیلی روده. درازی می کند .

ریس (ris) : ریسمان، آنچه رسیدگی شده باشد. «ریسه که ی بووه خوری» ریسش پشم شد، یعنی زحمتش به هدر رفت . «ریس و گوریس» : سخن بی-سروته .

زهرد بهش (zard - baṣ) : گوسفندی که بدنش زرد و پیشانی‌ش سفید باشد .

زهنگال (zangâl) : جوراب پشمی ساقه بلند. به نظرمی رسد که برای بافتن این جوراب غالباً پشم سیاه به کار می برند . فرق «زهنگال» با «توزلغ» =



tozləv» در این است که «توزلخ» تنها ساقه دارد و پنجه ندارد. در «توزلخ» به جای پنجه فقط بند نازکی از محل کعبین آویزان و وارد گودی پا می‌شود.

ژی (zē) : از هر «ولاله» دو تسمه که «ژی» (زه) نامیده می‌شوند، آویزان است. هر «ژی» به یکی از «دارگورد» های بالایی بسته شده است. به هر «دارگورد» دو «ژی» بسته شده: یک «ژی» از این «چوله که» و یک «ژی» از آن «چوله که».

ژیر ده ففه (zē - daffa) : در زیر «شه» تخته‌ای عیناً به شکل «ده ففه» وجود دارد که آن را «ژیرده ففه» می‌نامند. رڤ : ده ففه.

ژیر له نگره (zē - langara) رڤ به : له نگره.

ساجین (sâcin) = ساکین (sâkin) : تخته‌ای است که «گورد» را با آن می‌بافند و آن به شکل زاویه قائمه است.

سپات (səpât) : پشم بزرگ‌گویند هر گاه زرد باشد.

سپی مس (səpi - məs) : بزی که به رنگ سرخ و سفید باشد.

سور بهش (sur - baš) : گوسفندی که رنگش مایل به سرخی و صورتش سفید و خال خال باشد.

سورسپی (sur - səpi) : گوسفندی که رنگ پشمش سرخ و سفید باشد.

سور قزلی (sur - qəzl - i) : در میان انواع گوسفند از نظر رنگ، «سور

قزلی» را نیز ذکر می‌کنند و آن قاعدتاً باید گوسفند سرخ موی باشد.

سور مس (sur - məs) : بزی که گوش سرخ و بدن سیاه داشته باشد. برخی

گویند «سور مس» بزی است که رنگ صورتش سرخ باشد.

سور مهرهز (sur - maraz) : بزی که پشمش از نوع «مهرهز» و آن هم

سرخ باشد.

سهردر (sar - dər) : (مام قادری نه حمه‌دی ده یگوت: نه و هختی پول که م

بو، نه بو، لو که یان دهرست، ده یاندا به جولای به سهردر، جولا ده یکرده جاو،

به‌شی خوی له جاوه که‌ی ده گیراوه، به‌وه‌یان ده گوت : سهردر) : مام قادر احمدی  
 می‌گفت: آزونت پول کم بود نبود، پنبه رامی رسیدند، آن راه جولای دادند، جولای  
 آن را تبدیل به کرباس می‌نمود و سهم خود را از آن کرباس برمی‌داشت . به‌آن  
 سه‌هی که به جولای می‌رسید و یا به خود محصول «سهردر» می‌گفتند. «سهردر» به  
 کسی نیز می‌گویند که لباس‌های خود را زود پاره می‌کند و از کار می‌اندازد .

سهر کلاوه (sar - kəlâva) : کلاه پشمی که سرو گردن را می‌پوشاند و آن  
 را با رشته پشمی «دولو» (du - lo) می‌بافند. انواع کلاه از این قرار است:  
 ۱- «ته پله = tapla» از نمده؛ ۲- «شهو کلاو = Šav - kəlâv» (شب کسلاه) از  
 مخمل؛ ۳- «ناره‌ق چن = 'âraq - cən» (عرق چین) خالص از نخ و یا از نخ و پارچه‌ای  
 سفید نظیر چلو اراست؛ ۴- «فیس = fes» از نمده بوده و منگوله داشته‌است؛ ۵- «تاس  
 کلاو = tâs - kəlâv» مخصوص زنان است و از پارچه و مقوا ساخته می‌شود .  
 مثل‌هایی که درباره «کلاو» (کلاه) وجود دارد: «ده‌ستی به کلاوی خوی داگرتووه  
 با نه‌ی با» : دست به کلاه خود گرفته تا باد آن را نبرد ، یعنی زورش همانقدر است  
 که بتواند خودش را حفظ کند. «سهر و کلاویان تیک گیراوه» : سرو کلاهشان به  
 هم گیر کرده است، یعنی باهم اختلاف پیدا کرده‌اند .

سهر که لله (sar - kalla) : شتیکه له چهرم یا به‌نی هونراوه دروست نه کری  
 و سدریکی به ره‌شمه‌وه قایم نه کری و سهره که‌ی تری له سهری و لاخ هسل  
 نه کیشری) ۲۸ : چیزی است که از چرم یا ریسمان درست می‌شود، یک سرش به  
 «ره‌شمه = rašma» ( افسار ) بسته می‌شود و سر دیگرش در سراسب کشیده  
 می‌شود .

«سهر که لله» از «مو» یعنی پشم «بزنه‌مو» درست می‌شود و ریسمان آن  
 «سی‌تا = سی‌لو» (سه‌تا ، سه‌لا) است .

سه روک (sar - ok) رک به : بنوک .

سی (se) : سیه، درمهاباد تقریباً برابر با دو کیلو گرم است. «نیوسی» : (نیم

سیه ( يك كيلو است. «دره میک» برابر است بانیم کیلو . در شهر به جای «دره میک»، «چه دره» می گویند که نصف آن «سی دره» (سه درم) است .

سی تا (se - tâ) : سه رشته نخ که آنها را به وسیلهٔ دوک باهم تاب داده باشند .  
ریسمان «گوریس» ، «دهسکه ره شمه = دهسکه وسار» ، «گوله وسار» ، «سهر که لله» و «لفکه» (لیف حمام) «سی تا» است . ظاهراً ریسمان «ره شکه» نیز «سی تا» می باشد .  
«گوریس» از هفت «سی تا» درست می شود . سی تای «لفکه» باریک تر است و آن را بیشتر تاب می دهند و به اصطلاح کردی می گویند : «له پیچه کی ده دن» .

سیاه (siyâh) : گوسفند سیاه رنگ است .

شانه (šâna) : شانه، ابزاری که موی سر و صورت را با آن مرتب کنند .  
در کردی به اسبابی که پشم را از هم باز می کند و آن را تارتار می نماید نیز شانه گفته می شود . شانه را «دوم ۲۹ = dom» ها می سازند . به عبارت کردی «شانه ده - سکری دومانه» . شانه از این قسمت‌ها تشکیل یافته است : ۱- «نو که شانه = nuk - a - šâna» (دندانه‌های فلزی نوک تیز که در دور دیسک به طور عمودی بسته «ته خته شانه = taxta - šâna» (تخته شانه) محکم شده اند؛ «نو که شانه» ها را از ته به وسیلهٔ چرم مخصوص و بسیار بادوامی به نام «سیرمه = sirma» به هم بسته اند؛ ۲- «ته خته شانه» : تختهٔ پهن و محکمی است که نوک شانه‌ها در انتهای آن قرار گرفته اند . «شانه کهر» : کسی که پشم را شانه می زند و این کار را زنان و دختران انجام می دهند . «به شانه کردن» : به شانه کردن ، یعنی شانه زدن پشم .  
امثال و اصطلاحاتی که در آنها کلمهٔ شانه آمده است : « شانه که ی ده سه ری من دا مه شکنه» : شانه را در سر من مشکن ، یعنی تقصیر را به گردن من مینداز . «ریش نه بی به ریشه وه ، نه گهر بو به ریشه وه ، ده بی شانیه بو ههل گری» : ریش به ریش نشود ، اگر به ریش شد ، باید برای آن شانه برداری ، یعنی وقتی که آدم به کاری مبتلا شد باید برای آن چاره اندیشی کند و راه چاره‌ای برای آن جستجو کند ، این مثل را هم در بارهٔ «سیرمه» شنیده‌ام : «قوزه مانگایه ، نه بو کاله ده بی نه بو سیرمه» :  
زه ماده گاو است ، نه برای چارق می شود و نه برای سیرمه ، یعنی هیچ کاری

از او ساخته نیست، آدم بی‌بو و بی‌خاصیتی است.

شریت (s̄ar it) : دو ریسمان محکم و با دوامی است که «ده‌فقه» از طرفین بدان آویزان است. رك به : ده‌فقه .

شه (S̄a) : دندانه‌هایی است که در میان «ده‌فقه» و «ژیرده‌فقه» قرار دارد .  
تارها از لابلای آن دندانه‌ها رد می‌شوند. به گفتهٔ امام‌قادر ابن‌عباسی «شه» از نوعی «قامیش = qâmiš» (نی) است که آن را «قه‌ره‌غو = qaraḡu» می‌نامند . «شه» در بادینانی به شانه گفته می‌شود . ۳۰

شه‌پسته (S̄ap ita) : ده‌فقه . در فرهنگ خصال «شه‌پوته» و «شه‌پوپه» و در فرهنگ کشت و کال «شه‌پوته» آمده است به معنی «ده‌فهی جولاً» : «شه‌پوته» این را به ذهن متبادری کند که کلمه مرکب از «شه» و «پود» باشد.  
شیره په (S̄ir-apa) رك به: جِساو پیچک . «شیره‌په» را در شمال کوردستان «شه‌مشیره» گویند .

شیشه (S̄iṣa) : میلهٔ آهنی نازک که با آن جوراب می‌بافند . برای بافتن جوراب‌های معمولی پنج شیشه لازم است .  
شین‌به‌ش (S̄in - baṣ) : گوسفندی که رنگش سبز و کبود و پیشانی‌ش سفید باشد .

شینکی (S̄inki) : بزی که تقریباً به رنگ سبز باشد .  
قاپوت (qâput) = که په نک (kapank) : بالا پوش نم‌دین چوپانان که از «به‌رگن» تهیه می‌شود .

قانگل (qângəl) : ریسمان یا پشم را به شکل «∞» درمی‌آورند و آن را را «قانگل» می‌گویند .

قه‌ره قاچ (qara - qâc) : گوسفندی که پشمش سفید و چشم و گوشش سیاه باشد .

قه‌لانگ (qalâng) : چوب باریک و نونک داری است به طول تقریبی نیم

متر. مام قادر احمدی می گفت : مکوک که به زمین افتاد به وسیله «قه لانگ» آن را برمی داریم. «قه لانگ» تنور از آهن است. مثل است می گویند : «به قه لانگیش گوی ناگاته دمی» : با قلانگ هم گه نمی رسد به دهانش. یعنی : مدمغ و متکبر است.

کارخانه (kâr - xâna) : محل کار.

کور (kur) : ۱- بزی که سرش سیاه و پشمش سفید باشد ؛ ۲- بزغاله نر دو ساله. رك به : منظومه کردی شیخ فرخ و خاتون استی، حواشی و توضیحات، ص ۱۷۵، سطر ۵.

کورو (kuru) : پشم بسیار لطیفی است که آن را با «شانه زدن» از «بزنه- مو» می گیرند. در کردی این شانه زدن یا شانه کردن را «داهینان = dâ - henân» می گویند. «کورو» را برای «سهر کلاوه» و «ده سکیش» به کار می برند.

کورره (kurra) : بز یا گوسفندی که گوشش از حد معمول کوچکتر و کوتاه تر باشد.

کولول (kulol) : گوسفندی که صورتش سفید باشد. این لغت را از مرحوم عمویم عبدالرزاق شنیدم. شیخ محمد خال «کولول» را به معنی پریشان- روزگار و تیره بخت به کار برده می نویسد: «وه دایکیان له ههر دوکیان کولول تر و که ساس تر بووه...». ۳۱ مؤلف فرهنگ مهاباد در برابر کلمه «کولول» می نویسد: انظر کلمه (کلول)، و «کلول» را چنین معنی کرده است : «مظلوم، عديم الحظ، اصلح». با توجه به کلمه اصلح می توان گفت که «کولول» به گوسفندی می گویند که صورتش کم پشم یا بی پشم باشد.

کولو (kulu) : به تارهای پنبه (پس از حلاجی کردن) و پشم (پس از شانه

زدن) گفته می شود. ۲۲

کوله (kola) : بز بی شاخ.

که‌ره (karra) : بزیاگوسفندی که گوش بیرونی ندارد .

که‌ژو (kažu) : نوعی طناب پشمی که به اندازه سه یا چهار انگشت پهن است و آن را از «مو» (پشم بزنه مو) می‌بافند . ریسمان «که‌ژو» «دولو» است و ظاهراً «که‌ژو» را مانند گلیم می‌بافند . «که‌ژو» را بدان علت پهن درست می‌کنند که بدن الاغ و یا اسب را درمحل تماس زخمی نکند . جل و پالان را معمولاً با «که‌ژو» روی الاغ می‌بندند .

که‌لو (kalu) : حلقه وسط «به‌ن گورد» را مام قادر ابن عباسی «که‌لو» می‌خواند . ونیز رك به : فه رهه نگی کشت وکال ، ج ۲ ، ص ۵۲ .

که‌وی سیر (kaveser) : گوسفندی که پشم سروصورتش سرخ باشد .  
گرگه (gər - ga) : ازعیوب بافندگی است و آن عبارت ازاین است که آشفته‌گی دریافت پیش آید .

گلوله (galola) : گلوله نخ‌ی یا پشمی که کروی شکل باشد . به گلوله پشمی «هورپه = horpa» نیز گفته‌اند ، این لغت چندان رایج نیست .

گورد (gurd) : برای تحقق عمل تنیدن لازم است که پود ازلابلای تارها، از زیریکی و از روی دیگری و یا برعکس، بگذرد . برای این منظور اسبابی به نام «گورد» ساخته‌اند . گورد از دوچوب موازی و تعدادی تارهای نخ تشکیل می‌یابد . تارها که درمیان چوبها قرار گرفته‌اند باهم موازی و برچوبها عمودند . اگر گورد را به نردبان تشبیه کنیم تارها به منزله پله‌های آن می‌باشند . معمولاً طول گورد یعنی طول چوبها درحدود هفتاد و عرض آن که در واقع به اندازه طول يك تار است در حدود پانزده سانتی‌متر می‌باشد . چوب گورد که (dar gurd = dār - gurd) خوانده می‌شود، باید ظریف و با دوام باشد؛ بنابراین از «سه‌خته‌دار = saxt-a-dār» (چوب سخت) نظیر «شیلان = silân» (عناَب) و یا «به = be» (به) انتخاب می‌کنند . نخ‌های گورد را «به‌ن گورد = ban - gurd» می‌گویند . «به‌ن گورد» را به وسیله اسبابی به نام «ساجین» به‌طرز خاصی می‌بافند به طوری که وسط‌هر نخ حلقه‌ای که

مام قادر ابن عباسی آن را «که لو» می خواند، ایجاد می شود و از هر حلقه يك تار عبور می کند. به این ترتیب هر گورد تعدادی از تارها را از خود عبور می دهد. گورد از بالا به وسیله دورشته که آنها را «ژی» می نامند به «ولاله» و از پایین به «پی تاته» متصل است. چنان که قبلا اشاره کردیم ، «پی تاته» زیر پای جولا قرار دارد . جولا به هنگام بافندگی آن را به وسیله پا پایین می راند، در نتیجه گورد پایین می آید و تعدادی از تارها را با خود پایین می آورد ، یعنی آن تارها را از بقیه جدا می کند ، در این حال تارها آماده شده اند که جولا پودرا در بالای آنها جای دهد. گوردی که پایین آمده است، به وسیله «ژی» و «ولاله» - پس از پایین آوردن گوردی دیگر - دوباره به جای اول برمی گردد . ۳۳

گورگی (gurg.i) : بزی که به رنگ گرگ باشد.

گوریس (gu - ris) : طناب، ریسمان بزرگ . «گوریس» واژه ای است مرکب از «گو» به معنی درشت و بزرگ که با «gâ = گا» (گاو) هم ریشه است و «ریس» هم که معلوم است . هر «گوریس» از هفت «سه تایی مو» بافته می شود . «گوریسی جوی» کنایه از آدم بلند قد و چیزهای دراز است. مثل است: «گوریس به یهك قهدی ناگاته وه ، نورهی دو قهدی یه» : گوریس به يك قهدی نمی رسد ، نسبت دو قهدی است، یعنی چیزی که کلهش تکافو نکند ، جزئش اصلا تکافو نمی کند.

گوپان (gø - pân) : بز یا گوسفندی که گوشش بیشتر از حد معمول پهن

باشد .

گوده ففه (gø - daffa) : دو میله آهنی و یا دو تکه از چوب است که در منتهی

الیه «دده ففه» قرار گرفته و آن را به «ژیرده ففه» محکم می کند .

گوله و سار (gøl - avsâr) : ریسمانی که به گردن «گوساله» می اندازند .

رك به : ده سکه ره شمه .

گوره وی (goravi) : جوراب . «گوره وی» از «خوری» و «مه ره ز» و

«به رگن» تهیه می شود و ریسمان آن «دولو» است ، بنابراین تاییده می شود .

«جورابین = jorâb - en»: بازی جوراب است که دردهات رایج است، و آن چنان است که چیزی را توی یکی از جوراب ها می گذارند. هر کس که آن را پیدا کرد برنده می شود. انواع جوراب عبارتند از: ۱- «ساکار = sâ - kâr»: ۲- «نه خشین = naxš - in»: ۳- «میرزایی = mirzâ - yi»: ۴- «بادراو = bâ - dârâv»: ۵- «گوره وی یهك شیشه = goravi yak - šîša». کشاف ساقه جوراب «شاککی = šakâk - i» نامیده می شود. «گوره وی چنه = goravi - cəna» یا «گوری چنه = gori - cəna» پرندۀ کوچکی است که لانه خود را به شکل جوراب از کرک گیاهان درست می کند و آن معمولا برشاخه ها آویزان می باشد. نام فارسی آن پرندۀ چرخ ریسک و دو که ریسه می باشد. ۳۴ «گوره ویله» ظاهراً در کردی نام دیگری است برای همین پرندۀ ۳۵

گهزی جولای (gaz - i jolâ - y): گزجولا و آن کنایه از گزی است که بی کم و بیش باشد (?).

لاجامه (lâjâma): شاسی و چهارچوبه دستگاہ است که همه ابزارهای دستگاہ بر آن سوار شده اند.

لاله نگره (lâ - langara) رك به: له نگره.

لفکه (ləfka): لیف حمام. «لفکه» را معمولا از «خوری» تهیه می کنند.

ریسمان آن «سه تا» است، بنابراین تابیده می شود.

لوکه (loka) = په ممو (pammo): پنبه.

لوله (lula) = لولك (lulək): در فارسی ماسوره یا ماشوره گفته می شود.

لوله را در میان مکوک می گذارند. در تعریف لوله به کردی می گفتند: «به نی له سهر ههل ده کهن»: ریسمان بر سر آن می پیچند. جنس لوله از چوب و یا از استخوان است و وسطش خالی است و اندازه آن برابر با انگشت دست است. هنگامی که می خواهند به دور لوله ریسمان پیچند «دوخ» را از وسط لوله که خالی است می گذرانند و با چرخاندن دوخ و لوله به وسیله «خهرهك» به دور لوله نخ می پیچند.



پس از آنکه به دور لوله نخ یا ریسمان پیچیده شد، آن را درون مکوک گذاشته و به بافندگی می‌پردازند .

له پیچك دان ( la - pec - ak dân ) : پیچاندن و تاب دادن دسته‌ای از ریسمان را گویند و آن بدین ترتیب است که ریسمان‌ها را به دور دو ستون چوبی می‌بندند و از وسط آنها قطعه چوبی می‌گذرانند. با چرخاندن و گرداندن آن چوب به وسیله دست، ریسمان‌ها را پیچ و تاب می‌دهند و این عمل برای صاف کردن هر چه بیشتر ریسمان‌ها است . معمولا ریسمان «بوزو» و «لفکه» را پیچ می‌دهند .

له‌نگره ( langara ) : چوبی است افقی که يك سر آن به پهلوی «ده‌فقه» و سردیگرش به يك چوب عمودی به نام «لاله‌نگره» ختم می‌شود. «لاله‌نگره» بطور عمودی در میان دندان‌ها و یا شکاف‌های چوبی موسوم به «ژیرله‌نگره» = «zer - langara» قرار می‌گیرد. دندان‌های «ژیرله‌نگره» ، «مشاره -- māsāra» خوانده می‌شوند. مجموع این قطعات «چه‌قنه» را تشکیل می‌دهند .

لیسپ ( lisəp ) = تیسك ( tisək ) : چند تار پشم که به هم پیچیده شده باشد. ماشر ( māšar ) = ماسور ( māsor ) : به هم پیچاندن ریسمان است که به شکل دم‌گرگ یا روباه باشد. از این رو است که دم‌گرگ یا روباه را به «ماشر» تشبیه کرده گویند : «کلکی ده تگوت ماشره» . «ماشر» یا «ماسور» در واقع همان «فانگل» است منتهی بزرگتر و درازتر از آن. به نظر نگارنده «ماشر» یا «ماسور» از «ماسی = māsi» (ماهی) مشتق شده‌اند . در فارسی ماسور به لوله گفته می‌شود ولی در کردی به طرز پیچیدن ریسمان و یا پشم گفته می‌شود .

مشاره ( māsāra ) رك به : له‌نگره .

مو ( mu ) : پشم «بزنه‌مو» است و آن برای تهیه «ره‌شکه» ، «گوریس» ، «ده‌سکه ره‌شمه» ، «که‌ژو» ، «تیر» ، «جه‌وال» ، «به‌ره» ، «تاول» ، «سهر که لله» ، «ده‌سکه‌وسار» ، «گوله‌وسار» ، «به‌ن درو» ، «به‌ن که له‌وه» و غیره به‌کار می‌رود . بزنه موی به برینگی ده برنه‌وه : پشم بزنه مو را با قیچی می‌چینند .

موی ره‌شی خالیس (mu - y raṣ - i xâlis) : بزى که پشم آن خالص «موی سیاه» باشد .

موله‌قه (molaqa) : چوبی است که در انتهای دستگاه قرار دارد و با «جاو پیچک» موازی است. تارها از زیر «موله‌قه» گذشته به وسیله «هیچک» به «گوریس» وصل می‌شوند و «گوریس» هم به «ته‌پان» بسته می‌شود. بعضی از جولاها «موله‌قه» را «پیش‌گیره» هم می‌گفتند .

مهر (mar) : گوسفند. گوسفند رنگهای گوناگون دارد که در همین نوشته به جای خود از آنها نام برده‌ایم . مثل است : «گورگ و مهر پیکه‌وه ثاوی ده - خوواته‌وه» : گورگ و گوسفند با هم آب می‌خورند . یعنی زورمند نمی‌تواند به ناتوان ستم روا بدارد .

مهر دار (mar - dâr) : کسی که گوسفند دارد و آن را پرورش می‌دهد .

مهره قزلی (mar - a - qazli) : گوسفندی که به رنگ سرخ باشد .

مهره ز (maraz) : پشم «بزنه مهره‌ز» است . «مهره‌ز» بسیار مرغوب است، همه بافتنی‌ها را می‌توان از آن تهیه کرد. تنها «پوپه‌شمین» و «لفکه» را از آن نمی‌سازند. «مهره‌ز» را بادست یا با شانه از بز می‌چینند .

مهره‌زی رهش (maraz - i raṣ) : بزى که پشمش از نوع «مهره‌ز» و آن هم سیاه باشد .

مهره‌زی سپی (maraz - i sâpi) : بزى که پشمش از نوع «مهره‌ز» و آن هم سفید باشد .

مه کوك (makuk) : مكوك، و آن اسبابی است به شکل بیضی با بدنه صاف، شبیه به کشکول ولی از آن کوچکتر، که پودرا در لابلای تارها جای می‌دهد. «لوله» یا ماسوره در داخل مكوك قرار می‌گیرد. مكوك از چوب سخت ساخته می‌شود و در جولایی آن را بادست در لابلای تارها می‌دوانند. هر بار که مكوك عرض بافتنی را طی می‌کند به همان اندازه نخ از «لوله» باز شده در لابلای تارها می‌نشیند .

نهباتی (nabati) : بزى که رنگش به سرخی مایل باشد. در فرهنگ معین نباتی به معنی زرد کم رنگ است .

نه‌خشین (naxš - in) : پارچه یا جورابی که دارای نقش و نگار باشد .

نیوچوله که (nev - colaka) : ولاله ، هولاله . رك به : چوله که .

ولاله (vəlâla) : هولاله .

هولاله (hulâla) : قرقرهٔ چوبی که درشکاف «چوله‌که» جای دارد. رك به:

چوله که .

هونینه‌وه (honin - ava) : قراردادن رشته‌هاست به طورمتناوب درلابلای

همدیگر به‌وسیلهٔ دست . برای «هونینه‌وه» دست کم سه رشته بایسته است . در

فارسی این راهم بافتن می گویند . ۳۶

ههل کردن (hal - kerdən) : درمورد ریسمان به معنی جمع کردن و کلاف

کردن آن است روی چیزی به وسیلهٔ پیچاندن .

ههل ویزنین (hal - veznin) : لف‌الحبل و تکویره . ۳۷ مختصری به هم

بافتن پشم است تا ازحالت خامی درآید وشکل طناب به خود بگیرد. این کار با

دوك صورت می گیرد. بعداز این مرحله است که رشتهٔ نیمه خام به وسیلهٔ دوك

ریسیده می شود .

هه‌ودا (havdâ) : تار، رشته .

هیچک (hecək) = ئیسک (°esək) : استخوان . رك به : ته‌بان .

## خلاصه

صنعت بافندگی از صنایع قدیم است، در ایران نیز این رشته از صنایع، از روزگاران پیشین تا کنون، رونق و رواج تام داشته است. ما در اینجا تحقیق کوتاهی دربارهٔ بافندگی سنتی یا جولایی یکی از شهرستان‌های ایران یعنی مهاباد ارائه داده‌ایم. در این مقاله طرز کار دستگاه جولایی و نام هر یک از ابزارهای آن و محصولاتی که جولایی در زمان حال تهیه می‌کند مورد بررسی قرار گرفته است. مادهٔ خام مصرفی جولایی امروزه تنها پشم گوسفند و بز است؛ به عبارت دیگر، برخلاف سابق، پنبه را مورد استعمال قرار نمی‌دهند. ما دربارهٔ انواع پشم در این مقاله گفتگو کرده‌ایم.

جولایی قرن‌ها است که به حیات خود ادامه داده ولی این احتمال هست که در آینده در مقابل ماشین و صنعت جدید، بسیار محدود گردد. این مقاله از آن جهت فراهم آمده تا لااقل لغات و اصطلاحات مربوط به جولایی ثبت گردد. از طرف دیگر نام بعضی از ابزارهای جولایی را می‌توان به ابزارهای جدید صنعتی نیز داد.

طرح دستگاه جولایی را دوست محترم باهنر آقای ناصر پاك نژاد که دانشجوی رشتهٔ ادبیات فارسی بودند برای چاپ آماده کردند.

## یادداشت‌ها

- ۱- تاریخ صنایع و اختراعات ، تألیف پی‌یرروسو، ترجمه حسن صفاری، ص ۲۴۱.
- ۲- ایران امروز، سال دوم، شماره نهم، آذر ۱۳۱۹، ص ۲۳، «زری بافی در ایران به قلم استاد سعید نفیسی. همچنین رك به : تاریخ صنایع ایران، تألیف دکتر ج. کریستی ویلسن، ترجمه عبدالله فریار ، ص ۱۳.
- ۳- در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، بهار ۱۳۵۵ ، مقاله‌ای تحت عنوان «جولایی یا جولاهگی در کردستان» به قلم آقای ابراهیم معروفی به چاپ رسیده است .
- ۴- فرهنگ معین، کرچک .
- ۵- در کردی «پلیته = plita» گفته می‌شود، و «فتیله = ftila» چراغی را گویند که از یک مخزن کوچک نفت و یک «پلیته» تشکیل می‌یابد و همیشه لامپ ندارد و برای روشن کردن آغل و اسطبل و غیره از آن استفاده می‌کنند. (فتیله = پلیته) اصلاً آرامی و سریانی است. رك به : برهان قاطع ، به اهتمام دکتر محمد معین، ج ۳ ، ص ۱۴۴، قتیله در حاشیه .
- ۶- فرهنگ عمید، قذک.
- ۷- «پاتول = pãtol» نیز گفته می‌شود. قس با le pantalon در زبان فرانسه.
- ۸- «بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان»، نگارش حبیب‌الله تابانی، ص ۱۲۱.
- ۹- قس با «ژاکت» .
- ۱۰- فرهنگ عمید، سرداری .
- ۱۱- فرهنگ عمید، لباده .
- ۱۲- فرهنگ معین ، چوخا .
- ۱۳- فرهنگ معین، رانین .
- ۱۴- رز از مصدر رزیدن (= رنگ کردن) است، رك به : برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین .

- ۱۵- سابقاً با رنگهای گیاهی رنگ می‌کردند ولی اکنون رنگهای شیمیایی به کار می‌برند.
- ۱۶- در ضمن مقاله «قرن نوزدهم و پیدایش علم مردم شناسی» به قلم آقای تقی علی آبادی، لباسهای محلی ایرانی نشان داده شده است. ایران امروز، شماره چهارم، ص ۲۳.
- ۱۷- «بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان»، ص ۱۱۲، ۱۱۳.
- ۱۸- امثال و تعبیرات دیگری نیز راجع به «بزن» در کردی وجود دارد، رك به : نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳۵۰، ص ۱۳۴، مقاله امثال و تعبیرات کردی از نگارنده.
- ۱۹- تکه جنس نراست ازبز، رك به : برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، ج ۱، ص ۵۰۵.
- ۲۰- رك به : حاشیه بر فرهنگ مهاباد، به قلم نگارنده، ص ۱۱.
- ۲۱- در فارسی کپنک (kapanak) گفته می‌شود و آن بالاپوش نم‌دین چوپانان است. رك به : فرهنگ معین، کپنک.
- ۲۲- رك به : فرهنگ کردی، گردآورده م. اورنگ، ج ۱، ص ۲۷۵ و نیز فرهنگ کشت و کال، دانه‌ر معروف قه‌ره‌داغی م‌ه‌ردوخی، ج ۱، ص ۵۰.
- ۲۳- رك به : نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره دوم، سال شانزدهم، تابستان ۱۳۴۳، مقاله «تقویم محلی کردی» از آقای عبیدالله ایوبیان، ص ۱۹۵.
- ۲۴- فرهنگ نگلی خال، ج ۲، ص ۸۷.
- ۲۵- فرهنگ نگلی کشت و کال، ج ۱، ص ۱۴۱.
- ۲۶- فرهنگ لغات عامیانه، تألیف سید محمد علی جمال‌زاده، ص ۳۲۸.
- ۲۷- رك به : فرهنگ مهاباد، ده‌سکه جله‌و.
- ۲۸- فرهنگ نگلی خال، ج ۱، ص ۲۹۰.
- ۲۹- «dom» قبیل‌ه‌ای است نظیر کولی و قره‌چی. رك به : منظومه کردی شیخ فرخ و خاتون استنی، سرآغاز، ص ۱۵، ج ۱.
- ۳۰- فرهنگ نگلی خال، ج ۲، ص ۳۳۳.

- ۳۱ - مجله «به‌یان» ، ژماره ۱۸، تشرینی‌یه کهمی ۱۹۷۴، لاپه‌ره‌ی یدک .
- ۳۲ - رک به: نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳۵۰، امثال و تعبیرات کردی، ص ۱۴۳، ح ۱ .
- ۳۳ - منظومه کردی سعید و میرسیف‌الدین بیگ، ضبط و ترجمه و توضیح از نگارنده، ص ۵۵۹ .
- ۳۴ - نام های پرندگان در لهجه‌های کردی، دکتر محمد مکرری، ص ۷۲، ص ۱۲۳ .
- ۳۵ - رک به: دیوانی سوران، ص ۸۰ .
- ۳۶ - لغت نامه دهخدا، باقتن .
- ۳۷ - فرهنگ مهاباد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی